

و فرهنگي هستن. ارزايي شما چيست؟

صف معتزضان آبان وديماهارا نبايد از بقيه معتزضان جدا كرد. ريشه اعتراضات اقتصادي از اعتراض هاي فرهنگي واجتماعي جدا نيست؛ آنها فقط درويرين متفاوتي جاي گرفته اند. اينطور نيست كه كساني كه درتوتيترو فيس بوك واينستاگرام اعتراض مي كنند فقط دغدغه فرهنگي وفكري داشته باشند؛ مسائل اقتصادي نيز براي آنها خيلي مهم است. وضعيتي كه اسمش را «فقدان چشم انداز» گذاشتيم براي همه يكسان است؛ براي يكي عنصر اقتصادي پرتنگ تر است ويكي عنصر فرهنگي! اما همه آنها دريك وضعيت فقدان چشم انداز بايد ديده شود. در مجموع، امكان زيستن در اين جامعه سخت شده است. در اينجا سيمان اجتماعي كه به لحاظ اجتماعي در پيرش هاي نخستين شما بود به ناگاه از راه مي رسد و به طور موقتي جامعه خسته را دوباره سراپا نگاه مي دارد درست وقتي كه هم نااميدند و فاصله هايي بين آدم ها زياد شده است. در همين موقعيت آلترناتيو ظهور مي كند.

■ شما اخيرا در يادداشتي مفهوم «پادروايات» را براي تعريف جماعت درهم جوشي كه اکنون در جامعه با آنها روبه روهستيم به كار برديد. اين جمعيت پادروها كه طيف وسيعي را هم به زعم شما در جامعه ما شامل مي شوند، چه مواجهه هاي با اينده و چه نسبتي با رواياتي جمعي دارند؟ اصلا مي شود از جمعيت پادروها انتظار مشاركت در ساخت چشم انداز رواياتي مشترك داشت؟

پادروايات، همين فرو افتادگاني هستنند كه توسط گروه هاي بر خور دار ديده نمي شوند، يكي از خصايص مشترك شان فقدان اميد و چشم انداز براي تغيير وضع خود است. آنها در همه جا هستند اما بخش قابل توجه آنها را از ميان مهاجران تحصيلكرده يا غير تحصيلكرده بكار با ناري از موقعيت شغلي شان بايد جست وجو كرد. اين نارضائتي از فقدان چشم انداز بيرون مي آيد. به نظر من آنها پيش از آنكه بتوانند كمكي در بر ساختن چشم انداز جمعي بكنند در جست وجوي چنين چيزي سر گر دارند. آنها مستعد ترين گروه براي جمع شدن حول يك ايدئولوژي هستنند كه وعده تغيير را سداد داده است. البته چنين ايدئولوژي در شرايط فعلي وجود ندارد اما من معتقدم كه توليد مي شود.

■ رواياتي مشترك كه به منجر به ساخت آلترناتيو با اصلاح مي شود، چيست؟ آيا مي توان از ابيده هاي حول محور وطن يا ايران (نظير ابيده ايران شهر) سخن گفت كه بينمان وحدت ايجاد كند؟ رواياتي مشترك داريم يا خواهيم داشت كه بتواند ما و همه گروه هاي معيشتي و فرهنگي را، كه شما پيشتر آنها را يكي دانستيد، به هم وصل كند؟ آران و رواياتي مشترك ما براي برون رفت از اين بست چيست؟

در وضعيت كنوني صحبت از رواياتي مشترك خيلي دشوار است. رواياتي مشترك، يك برساخت اجتماعي به شمار مي رود كه در لحظه خاصي شكل مي گيرد و گروه هاي مختلف را به هم گره مي زند. رواياتي مشترك مي تواند در ايدئولوژي جامعه نيز ريشه داشته باشد ولي به اعتقاد من گروه هاي پراكنده مردم نهايتا به سمت رواياتي «نجات ايران» متحد خواهند شد اما روشن نيست كه سازو كار ايدئولوژيك آن چه خواهد بود.

■ در اين مدت خبر هاي منفي چاشني هر روز بوده است. در مصاحبه هاي قبلي مان هم در مورد «زندگي در بحران» حرف زده ايم واينكه «تروماي جمعي» چگونه در زندگي روزمره قرار مي گيرد در حالي كه فرد در مقابل آن بحران هاتنهاست و قدرت مقابله ندارد. مردم چطور مي توانند از اين وضعيت بيرون بيابند؟

به اعتقاد من براي برساختن تصوير و چشم انداز هاي آينده، مردم بايد پيش از پيش به تاريخ گذشته شان رجوع و آن تاريخ را ياد آوري، باز خواني واحيا كنند. نمي شود در باب گذشته تامل نكرد و بدون خود انتقادي به مسيري اميد بخش قدم گذاشت. مردم به عقب بر مي گردند تا ببينند چه تجارب تلخي را پشت سر گذاشتند و چه بر سر شان آمد و چطور از آنها عبور كردند. گاهي تجربه هاي تلخ گذشته، تجربه هاي تلخ جديد را تسلي مي دهند. مردم بتدريج مي فهمند كه در گذشته چرا آن اتفاقات رخ داد و اينكه بايست چكار مي كردند كه نكرده اند. به اعتقاد من بتدريج با باز خواني گذشته، آلترناتيو هايي به سمت يك جامعه بهتر شكل مي گيرد. از دل ترس ها و نگراني هاي انباشته، مردم مي كه هيچ آينده اي پيش روي خود نمي بينند، به گذشته رجوع و آن را باز خواني مي كنند. در اين باز خواني، نوعي بيداري رخ مي دهد و به تعبير «والتر بنيامين» بازگشت به گذشته مي تواند وعده نجات را بهار مغان آورد.

■ آقاي دكتور! بايد اين را هم مد نظر داشت كه آلترن در لبه يك شكاف زندگي مي كنيم. مردم دائم در فضاي مجازي، همدگر را بلاك يا انفالو مي كنند، با هم حرف نمي زنند و حتي در گروه هاي خانوادگي، مادر و دختر به يكديگر پرخاش

مي كنند. گويادر آستانه نوعي شكست تاريخي، حتي از حيث خاطرات جمعي، قرار گرفته ايم. ماتاييك جايي از تاريخ با هم راه افتاده ايم ولي آلترن گويادنبال آن نيستيم كه همدگر را تسلي دهيم و بحران ها را پشت سر بگذاريم. آلترن با حجم بلاك ها و بر هم زدن روابط، حتي صدا به صدامي رسد و نمي توانيم هيچ باز خواني از گذشته داشته باشيم. آيا به نظر تان وقتش نرسيده كه يك گروه مرجع از اتاق هاي بسته دانشگاه يا از انجمن هاي فرهنگي واجتماعي بيرون بيابند و ابتكار عمل را در اين باز خواني به دست بگيرد؟ خودم به عنوان يك روزنامه نگار معتقدم مطالبه اي در جامعه وجود دارد و تنها صداري كه مي تواند آن را به گوش برساند، صداري لايه هاي مياني است؛ بعضي حلقه هاي مياني مي تواند جريان ها را همسو كنند.

به اين سؤال مي توان پاسخ هاي متنوع و متفاوتي داد. روشنفكران، گروه هاي مرجع واستادان دانشگاه بخشي از همين وضعيت نااميدي هستنند. قسمتي از پرخاشگري ها، گسست ها و بدنام كردن ها را خود آنها انجام مي دهند ولي مي پذيرم كه در نهايت كسي كه مي تواند به انسجام مردم كمك كند، همين روشنفكران، دانشگاهيان و حتي سلب ريتي ها هستند؛ (البته منظورم ميكروسلب ريتي هاي اينستاگرامي نيست) اين چهره هاي شناخته شده بايد مردم را به اجماع، وحدت و شنيدن فراخوانند. بلكه بايد دعوت كنند كه حرف هاي يكديگر را بشنويم و گذشته را باز خواني كنيم. هم نسلي كه انقلاب كردن يا به باز خواني دارد، هم نسل جديدي كه در دهه ۷۰ متولد شده و تصويري از جنگ و انقلاب ندارد. آنها بايد انقلاب را دوباره باز خواني كنند و آرمان ها را بفهمند. در اين باز سازي خاطره جمعي، براي اينكه تجربه هاي جمعي از نو شكل بگيرد، لازم است كه آدم ها با هم گفت وگو كنند. به قول شما، بلاك كردن ها و انفالو كردن ها، نماد سيلي هايي است كه آدم ها به شكل مجازي به يكديگر مي زنند. چنين موج هايي از تنفر اجتماعي موقت هستنند. من به شرايط كنوني نگاهي مثبت دارم و به آدم ها حق مي دهم كه عصباني و دچار سوء ظن باشند. خود ما تحصيلكر دگان، ظرفيت و تحمل كافي براي شنيدن دردها ديگران و حس كردن آن را از دست داده ايم. شرايطي كه در اين لحظه در باره اش صحبت مي كنيد گذراست و بتدريج به سمتي مي رويم كه ناچارا به شنيدن حرف هاي همدگر و باز خواني گذشته باشيم. جامعه ما را به سمت اين باز خواني سوق مي دهد و حقايق را بر ما آشكار مي سازد.

■ ما اين همه حرف از «گفت وگو» مي زديم و از اينكه ايراني ها «ملت مدارا» هستند. چطور است كه گفت وگو، گوهر كمياب شد؟

اين صفت ها كه به ايراني ها داده مي شود به نظر من فقط شعار هستنند. ما هيچ وقت «ملت گفت وگو» به معنای واقعي نبوده ايم. گفت وگو مربوط به جامعه اي است كه حقوق فردي را به رسميت بشناسد و سپس حقوق جمعي را محترم بشمارد. ما تا به حال در چنين جامعه اي زندگي نكرده ايم. براي گفت وگو بايد يكديگر را به رسميت بشناسيم، بايد دست از مطلق نگري برداريم و بسياري از اتفاقات ديگر بايد رخ بدهد.

■ وسؤال آخر: همان طور كه ارنست بلسوخ فيلسوف آلماني نبار مي گويد: «اندوهناك ترين خسران فقدان امنيت نيست بلكه از دست دادن توان خيال آن است كه چيزهاي توانند تغيير كنند.» اول اينكه به نظر شما ظرفيت هاي آرزومندي و رواياتي سازي جامعه ما كجاست و چطور مي شود آن را براي مردم احيا كرد تا بتوانند به آن سؤال كليدي پاسخ موثر دهند؟ و آيا پس از شوك هايي مثل سايه جنگ با دشمن خارجي، گشته شدن جمعيي كثير از مردم در كمتر از يك ماه و گراني و مشكلات اقتصادي و... مردم چشم انداز آينده و رواياتي شان را باز خواهند جست؟

چيزي درون جامعه هميشه وجود دارد كه توان تخيل را زنده نگاه مي دارد حتي اگر براي مدتي واپس زده شده باشد. نااميدي مي تواند شبیه ابري تيره ديده شود كه بر بالا ي سرماست كه همه جا را تاريك كرده است اما همين تاريكي خود مقدمه روشنايي است. جامعه شكل نمي گيرد مگر كه چشم انداز جديدي از آينده پديد آيد. جامعه هيچ وقت بدون اميد سراپا نمي ماند. به اعتقاد من نااميدي كنوني نيز کوتاه مدت است و بزودي روزنه هاي اميدي پيدايي مي شود به نظر من انفعال وضعيتي موقتي است، تغيير در راه است اما كيفيت اين تغيير به مردمان بستگي دارد كه آن راهدايت مي كنند!

بايد ظرفيت هاي رواياتي سازي يك جامعه را در گذشته و پيشينه اش جست وجو كرد. قبلاً گفتم كه بازنگري در گذشته منبع خوبي براي خود تامل و خود انتقادي است و در نتيجه احياي راه هايي است كه مي تواند به بهبود جامعه كمك كند. رواياتي ازل گذشته بيرون مي آيند، ممكن است عناصري از سلطه را با خود حمل كنند اما همواره قدرت را بهي بخش خود را نيز درون خود جاي مي دهند.